

# همایون شجریان و شادی رایگان برای مردم:

## هنرمند یا آوازخوان؟

### کاوه دارالشفاء – یاشار دارالشفاء

همایون شجریان درخواست یک کنسرت رایگان در میدان آزادی داد که جور نشد. بعد بر سر تحلیل این درخواست در فضای مجازی صفبندی شد:

یک گروه گفتند که این خیانت به مردم است که در این وضعیت کنسرتی رایگان در میدان آزادی ترتیب داده شود که به اعتبار رژیم بیاید ماجرا را اینطور جلوه دهد «ببینید چقدر همه چیز در مملکت ما آرام است حتی در فشار تهدیدات جنگ و ببینید که ما به فکر آسایش و آرامش مردمیم!»

یک گروه گفتند که این خدمت به مردم است که در شرایط فشار اقتصادی و استرس جنگ و انواع ناملایمتهای دیگر در زندگی‌شان، امکان بهره‌گیری از یک «کنسرت با کیفیت رایگان» را در فضایی عمومی خواهند داشت و کسی چه می‌داند شاید به اعتبار دوتا شعر و تصنیف اعتراضی جوی هم علیه رژیم به‌راه بیفتد.

در این میان کسانی چون فرج سرکوهی هم صحبت کردند که بازتاب زیادی داشت. او موضوع کنسرت همایون رو با انتشار آلبوم «بیداد همایون» مشکاتیان-محمدرضا شجریان در دهه‌ی شصت مقایسه کرد که به خاطر خوانده شدن شعر «یاران را چه شد؟» از حافظ در آن دهه‌ی تاریک، تو گویی این صدای مردم و مبارزان بود که رژیم بی‌آنکه بفهمد خود مجوز انتشارش را هم داده بود. حال چرا باید به همایون شجریان بابت درخواست مجوز کنسرتی که اصلاً معلوم نیست محتوایش چه خواهد شد حمله شود؟

در زمانه ما نسبت هنر و امر انقلابی بیشتر به قصه‌ای می‌ماند که دیگر حتی قدرت چند دقیقه ذهن را به خود مشغول کردن هم ندارد. امروز اسم‌هایی مثل صمد بهرنگی، خسروگل‌سرخی، سعید سلطانیپور، عبدالحسین نوشین، بیژن مفید، کانون چاووش، مسعود کیمیایی پیش انقلاب و... را باید درموزه آثار باستانی سراغ بگیری.

بعضاً برای‌شان بزرگداشت‌ها گرفته می‌شود، ویژه‌نامه‌هایی با قلم فرسای‌هایی در رثای‌شان منتشر و سرودها و ترانه‌هایی به افتخارشان سرائیده می‌شود؛ و ما مانده‌ایم که بسیار خوب، اگر ایشان "لایق احترام‌اند"، "اسطوره‌ی تعهدند" و "معنا دهنده به زندگی" پس چرا این خیل عظیم اظهار لطف کنندگان، راه و منش ایشان را ادامه نمی‌دهند؟

هنر تخیل مخاطبان را برمی‌انگیزد، آن‌ها را به از سر گرفتن حیات و دست زدن به کنش وا می‌دارد و به آن‌جا سوق می‌دهد که به قول ارنست فیشر «واقعیت همه جانبه را از آن خود کنند»، «واقعیتی که توسط امر ممکن، یعنی امر هنوز تحقق نیافته، تکمیل می‌شود». این است رمز ماندگاری صمد بهرنگی‌ها و بیژن مفیدها و کانون چاووش‌ها در خاطره‌ی جامعه: برانگیختن تخیل افراد به منظور غنای واقعیت به واسطه‌ی امر ممکن.

بنا بر تبیینی که کردیم هنر انقلابی (یا هنر حقیقی) عبارت است از انعکاس شناخت واقعیت (و شناختن واقعیت یعنی درگیر فرآیند تغییر آن شدن) در اوصاف، تصاویر، تعابیر، حرکات و اصوات از طریق دادن الگوهای مشخص که تخیل مخاطبان را به نحوی بر می‌انگیزد که در جریان پروسه‌ی شناخت واقعیت، آن را به جانب عاری شدن از مناسبات سلطه سوق دهند؛ و هنرمند انقلابی، آفریننده‌ی چنین هنری است.

به همایون شجریان برگردیم و استدلال‌ها علیه و در دفاع از او را واکاوی کنیم:

\* می‌گویند «کنسرت بنا بود رایگان باشد و این برای مردم در شرایط سخت کنونی یک امکان بهره‌مندی از هنر والا و احساس آرامش و خوشی کردن از آن است.»

### چالش:

آیا هر شکلی از دسترس پذیر کردن یک اجرای هنری (موسیقی، تئاتر، سینما، تجسمی و ...) برای آحاد مردم به صورت رایگان، مساویست با خدمت به ایشان و خدمت به هنر؟

اثر هنری گاه می‌تواند نقش آفیون را برای توده‌های مردم ایفا کند (چه حکومتی باشد و چه نباشد). مثال:

در آخر هفته‌ها یا مناسبت‌های مذهبی غیر شهادت، اگر به فرهنگسراهای پایین شهر تهران بروید، با احتمال بالا شاهد اجراهای گروه‌های موسیقی سنتی و پاپ خواهید بود که به صورت رایگان برای حاضران در فضای عمومی پارکی ترتیب داده شده. هزینه‌ی گروه اجرا کننده را شهرداری پرداخته و مردم یا در حال دست زدن هستند یا لذت بردن به شیوه‌هایی دیگر. عموماً این اجراها از منظر حرفه‌ای سطح کیفی بسیار پایینی دارند اما اگر به مختصات زندگی بینندگان رجوع کنیم که قالباً با سطح درآمدی پایین هستند و بعید است در طول سال قادر به تهیه‌ی بلیط کنسرتی باشند، باید برای آن اجراکنندگان و بیش از آن‌ها، شهرداری تهران بابت ترتیب دادن چنین امکانی تشکر هم بکنیم. چرا؟

بالاخره مردم از نزدیک «ساز» می‌بینند و می‌شنوند و بی‌هیچ هزینه‌ای خستگی یک هفته را به‌در می‌کنند.

صحنه را وسیع تر ببینیم: همین اتفاق به واسطه‌ی رادیو و تلویزیون هم برای مردم می‌افتد و آن‌ها در طول روز می‌توانند شنونده‌ی ده‌ها اثر متفاوت موسیقی باشند. باید از صدا و سیما تشکر کرد چون هرچه باشد بالاخره مردم موسیقی می‌شنوند.

اما این به اصطلاح بهره‌مند کردن مردم از اجراهای موسیقی، خروجی‌اش چه بوده؟

آلوده شدن گوش‌ها به آثاری بی کیفیت و متأثر از آن نزول کردن سطح سلیقه‌ی مردم. این سطح سلیقه به سوی آهنگسازان و خوانندگان روانه می‌شود و عموم آن‌ها برای از دست ندادن اقبال عمومی و نیز بازار فروش محصولات‌شان، سطح کارهایشان را با سلیقه‌ی اکثریت متناسب می‌کنند. نتیجه را در موسیقی سنتی ببینیم:

**لطفی و علیزاده و مشکاتیان تبدیل می‌شوند به علی قمصری و سهراب پورناظری و پویا سرایی.**

**شجریان و ناظری و هنگامه اخوان تبدیل می‌شوند به همایون شجریان و سالار عقیلی و مهدیه محمدخانی.**

روند پیش از این چه بود؟

**ابوالحسن صبا و علی اکبر شهنازی و پایور تبدیل شدند به لطفی و علیزاده و مشکاتیان.**

**سیدحسین طاهرزاده و تاج و قمرالملوک وزیری تبدیل شدند به شجریان، ناظری و هنگامه اخوان.**

دیگر از حرف‌های کلیشه‌ای و مزخرفی چون اینکه «هر کسی سلیقه‌ای دارد» و یا اینکه «علیزاده یک جور خوب است و قمصری هم جور دیگر خوب است» بگذریم.

\* بله باید بشود برای مردم تحت فشار و رنج برنامه‌های هنری رایگان برگزار کرد اما مسأله این است که با چه کیفیتی؟

همایون شجریان هم البته کارهای باکیفیت هم در کارنامه‌اش یافت می‌شود اما ببینیم کارنامه‌ی آقازاده‌ای که امثال فرج سرکوهی

گمان می‌کنند ممکن بود کارش شبیه «بیداد همایون» بشود چیست؟

آیا در زمانه‌ای که ناسیونالیسم پس از جنگ ۱۲ روزه خفه‌مان کرده و از فاشیسم افغانستانی ستیزی تا ادغام

کوروش پرستی با شیعه‌گرایی ترکیبی هولناک تحویل‌مان داده، خواندن ترانه‌هایی چون «ای ایران» و «ایران ای سرای

امید» و انواع دیگری از آنچه به «وطنیات» شهره است، می‌تواند به حساب کاری اعتراضی گذاشته شود؟ آیا این مصداق

همان «افیون» نیست؟ اینکه همایون می‌آمد و در میدان آزادی «ایران ای سرای امید» را هم می‌خواند همه‌ی حاضران در

میدان با او هم صدا می‌شدند، مصداق مبارزه می‌شد؟! آیا ول دادن یک تصنیف «مرغ سحر» در پایان هر کنسرت در

شرایط حاضر، یک مازاد رهایی‌بخش است یا «افیون»؟

تکرار البته در موقعیتی می‌تواند «هژمونی‌ساز» باشد و مصداق «ایستادن بر آرمان»، اما کی و کجا؟ زمانی از رادیوهای شوروی دوران

خروشچف و برژنف هم دم به دقیقه «سرود اترناسیونال» پخش می‌شد، اما این بیشتر به افیونی برای طبقه‌ی کارگر شوروی می‌مانست

تا منشأ برانگیزاندگی انقلابی کمونیستی. ابتهاج هم زمانی در زندان اوین دهه‌ی شصت تصنیف «ایران ای سرای امید»ی که خودش

سروده بود را از بلندگوهای زندان در هواخوری شنید.

\* همه آهنگسازان و خوانندگان در این مملکت اگر بخواهند اجرایی برای مردم بکنند باید مجوز بگیرند. مجوز گرفتن از حکومت نمی‌تواند مصداق خیانت باشد. گروهی از مردم هم از راه اجرای موسیقی‌ست که نان می‌خورند و باید بتوانند کنسرت برگزار کنند و آلبوم منتشر کنند. پس اینکه احمق‌هایی بگویند هر شکلی از مجوز گرفتن از این حکومت و انتشار کار در آن مصداق خیانت است، باید به همه‌ی مردمی که ماهانه پول آب و برق و گاز می‌پردازند هم برچسب خیانت بزنند. با همین پول‌هاست که ما رژیم را سرپا نگه داشته‌ایم!!!!

از چنین گیر مسخره‌ای که بگذریم، بحث را ارتقا دهیم:

مهر-آبان سال ۱۳۶۷ اولین کنسرت رسمی پس از سال‌های تاریک دهه‌ی ۱۳۶۰ در تالار وحدت توسط حسین علیزاده و ترکیبی از گروه شیدا و عارف برگزار می‌شود. یک سال بعد آلبوم این کنسرت با عنوان «شورانگیز» به بازار می‌آید که در نوع خود یکی از درخشان‌های علیزاده و ناظری‌ست. عواید کنسرت هم تا اندازه‌ی اطلاع به زلزله‌زدگان گیلان می‌رسد. خب بود جناب سرکوهی به عوض مثال زدن از «آلبوم بیداد همایون»، درباره‌ی این اجرا اظهارنظر می‌کرد.

امروز باید چه قضاوتی درباره‌ی مجوز گرفتن این کنسرت و اجرا شدنش کرد؟

پاییز سال ۱۳۶۷ است (سه شب ۲۴ تا ۲۶ مهر سه شب نخست کنسرت به صحنه می‌رود و سه شب دیگر ۲۹ تا اول آبان برگزار می‌شود/ قیمت بلیط ۱۵۰ تومان است). کمتر از دو ماه است که از قتل‌عام نزدیک به ۴۰۰۰ هزار زندانی سیاسی در زندان‌های کشور در ظرف زمانی کمتر از دو ماه مرداد و شهریور می‌گذرد.

به روایت ارشد طهماسبی «حدود شش هزار نفر در آن شب‌ها کنسرت را می‌دیدند. صندلی خالی نداشتیم و بسیاری از مردم ایستاده کنسرت را می‌دیدند.»

تقریباً همه باخبر بودند که پیش‌تر در تابستان چه فاجعه‌ای شده است. شوخی‌ست که کسی بگوید علیزاده‌ای که همسر اولش خود در آستانه‌ی انقلاب ۵۷ زندانی سیاسی بود و در کانون چاووش آن قطعات رزمی را ساخته و با بسیاری از چهره‌های سیاسی نشست و برخاست داشته، از ماجرای تابستان ۶۷ بی‌خبر بوده است. پس چرا در چنین آوردگاه خونینی درخواست مجوز کرده؟

برای شکستن ممنوعیت کنسرت موسیقی سنتی؟

برای کمک به زلزله‌زدگان گیلان؟

برای بلند کردن صدایی اعتراضی به گونه‌ای رندانه مشابهی انتشار مجوزدار آلبوم «بیداد»؟

مبتنی بر اشعار آوازاها و تصانیف این ایده که پای تکرار ماجرای از جنس «آلبوم بیداد» پایش وسط است، به کلی منتفی است. اشعار مطلقاً بار اعتراضی و سوگی که اشاره به فقدان حاصل از یک فاجعه را داشته باشد ندارد.

اینکه پای امر خیر برای زلزله‌زدگان هم وسط بوده باشد در اظهارات هیچ‌کدام از اعضای اجرا نیامده و اگر هم می‌بود، خیلی ساده می‌شد گفت که علیزاده می‌توانست به شیوه‌هایی دیگر از مردم دلسوز بخواهد که کمک‌های نقدی و غیرنقدی برای زلزله‌زدگان کنند.

ماجرای انگار همان بحث شکستن ممنوعیت طولانی عدم برگزاری کنسرت موسیقی است. بسیار خوب و خیلی هم کاری پسندیده برای فرهنگ این مملکت. اما آیا درست در آن پاییزی که خانواده‌ها برای تحویل گرفتن کیف و وصیت‌نامه‌ها جلوی اوین صف می‌کشیدند و دست آخر یافت شدن «خاوران» به عنوان یکی از گورهای دست‌جمعی، باید این کار توسط حسین علیزاده‌ی عضو سابق چاووش انجام می‌شد؟

نمی‌شد یک سال بعد اقدام کرد؟

این نقد به علیزاده‌ای‌ست که از حیث کیفیت کار، همایون شجریان و آهنگسازان کوتوله‌ی اطرافش به گرد پای او هم نخواهند رسید. حالا در این هنگامه‌ی برپایی اعدام‌ها و سایه‌ی شوم جنگ و نابودی اقتصادی، همایون بنا بوده با آثار سطح پایینش شادی و آرامش و شاید اندکی هم اعتراض را رایگان به مردم عرضه کند؟ داریم با چی شوخی می‌کنیم؟

در حالی که پولش از پارو بالا می‌رود و انواع اسپانسرها برایش ریخته‌اند، می‌رود با بانک صادرات برای انتشار آلبوم قرارداد می‌بندد و در ایران مال کنسرت می‌دهد. بعد فرج سرکوهی می‌گوید قضاوت نکنیم، شاید یک «بیداد» برای‌مان رقم زد؟!

«شورانگیز» با آن همه کیفیت و غولی چون علیزاده که پُشتش بود، «بیداد» نشد، حالا کارمان به جایی رسیده از همایون و اتحادیه‌ی کوتلولوه‌های موسیقی انتظار «بیداد» می‌کشیم؟

فاتحه!

بهمن رجبی، نوازنده‌ی تنبک و هنرمند انقلابی، در سال ۱۳۵۶ رو به هم‌شده‌ای‌های خودش پرسید:

«آیا در رشته‌ی تنبک‌نوازی، هر نوازنده‌ای الزاماً هنرمند هم هست؟»

حالا باید پرسش او را عام‌تر کنیم:

«آیا در موسیقی و تئاتر و سینما و ... آیا هر آهنگساز، نوازنده، خواننده، بازیگر، کارگردان، نمایش‌نامه/فیلم‌نامه‌نویس و ...

الزاماً هنرمند هم هست؟»

یک اثر هنری از سه جزء تشکیل شده است:

(۱) محتوی فکری: یعنی آن اثر چه می‌گوید.

(۲) مختصات هنری: یعنی آن میانجی‌هایی (تصاویر حرکات، نقش‌ها، اصوات و...) که به اعتبارشان می‌خواهد حرفش را بزند. اینجا پای آفرینندگی هنری و زیبایی‌شناسی وسط است.

(۳) مختصات فنی: یعنی مجموعه‌ی قواعدی که برای به کار بردن مصالح اولیه‌ی یک هنر لازم است، وبدون دانستن آن، هنرمند از عهده‌ی استفاده‌ی بجا از آن مصالح به منظور آفرینش هنری بر نمی‌آید.

به اعتبار این سه تا باید گفت همایون شجریان و کوتوله‌های اطرافش در بهترین حالت مُشتی درجا زَن‌اند و نه هُنرمند.

شاملو اهمیت این مسأله را برای شعر چنین توضیح می‌دهد:

"[برای سرودن شعر] ابتدا باید آموخت که شعر را چگونه باید خواند و اجزای سازنده‌ی آن را چگونه باید شناخت. ارزش‌های صوتی و ارزش‌های ارتباطی کلمات و درک مفاهیم تصویری را باید فرا گرفت. اگر این آموزش‌ها از سر دانایی و با انتخاب نمونه‌های موفق همراه بود، آموزنده‌ی جوان خواهد توانست سره را از ناسره و خالص را از ناخالص جدا کند تا اگر در خود به کشف خلاقیت دست یافت پرچم را درست از آن جایی که شاعر پیش از او به زمین نهاده است بر دارد و راه را ادامه دهد. اصل «پیش رفتن» است. اگر کسی امروز دقیقاً مانند حافظ یا نیما بنویسد هم چیزی به میراث این دو نفر نیافزوده بلکه در نهایت امر نگهبانان بی شکوه مزار حافظ یا نیما شده است."